

مسئولیت مدیران در ورشکستگی شرکت‌ها در حقوق انگلیس

دکتر محمد رضا پاسبان^{*}

۱- مقدمه

در باره مسئولیت مدیران در حقوق انگلیس، چند نکته مقدمتاً نیازمند توضیح است که مفهوم "مسئولیت" و نحوه و زمان طرح مسئولیت از آن جمله‌اند. در مفهوم موسع، مسئولیت شامل وظایف و نیز آثار حقوقی ناشی از قصور یا تقصیر در انجام این وظایف^۱ می‌شود که اعم است از آثار مدنی و کیفری، در حالی که مسئولیت در مفهوم مضیق به معنای پیامدهای قانونی، قراردادی و عرفی حاصل از تخلف است.^۲ مطلب قابل تذکری که هنوز در میان دانشجویان و حتی حقوقدانان کشور ما دارای ابهام و در مواردی گمراه کننده می‌باشد، گستره نظام حقوقی انگلیس است که معادل نظام حقوقی بریتانیا تلقی می‌شود. حقوق انگلیس تنها در برگیرنده حقوق سرزمین

* - اسنادپار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشکده علامه طباطبائی

1- Duties

۲- برای این مفهوم از مسئولیت واژه "liability" به کار می‌رود. ضمناً واژه "Responsibility" گاهی به معنای مسئولیت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

انگلیس و ولز، بجز اسکاتلند و ایرلند شمالی است، در حالی که در زبان انگلیسی، کشوری که ما آن را با نام انگلیس می خوانیم با عنوان بریتانیای کبیر^۱ و یا پادشاهی متحده^۲ شناخته می شود و کاربرد عنوان انگلستان و یا انگلیس برای تعریف واحدی جغرافیایی در برگیرنده نظام سیاسی - حقوقی چهار سرزمین مذکور نامأنوس است.

به علاوه حقوق انگلیس و حقوق بریتانیا عضوی از نظام حقوق عرفی^۳ به حساب می آیند، که شاید پر جمعیت ترین خانواده نظام حقوقی موجود در جهان باشد، و در همه پنج قاره نفوذ دامنه داری دارد، به گونه ای که نظام حقوقی کشورهای بزرگی همانند هندوستان و حتی برخی کشورهای اسلامی مانند مالزی، اندونزی و اردن در آسیا و کشورهای ایالت متحده آمریکا و کانادا در قاره آمریکا و تقریباً همه کشورهای قاره اقیانوسیه در این نظام حقوقی قرار می گیرند.

دربارۀ زمان و چگونگی طرح تخلف مسئولیت آور مدیر شرکت، شایان یادآوری است که اصولاً در حقوق انگلیس، بجز موارد استثنایی، تا هنگامی که شرکت فعال و پابرجاست^۴ از تعقیب مدیر متخلف و اقامه دعوی علیه وی خودداری می شود که شاید ناشی از ملاحظات بسیار محتاطانه اقتصادی نظام حقوقی - سیاسی انگلیس در حمایت از فعالیت سرمایه و اجتناب از انجام هر عملی باشد که باعث نالامنی و توقف روند فعالیتهای اقتصادی و فرار سرمایه گردد.

در نتیجه پس از توقف کار شرکت که حسابرسی و بررسی علل ناکامی آن را در پی دارد، عملکرد مدیران به عنوان یکی از علل احتمالی سقوط شرکت در گرداب مشکلات مالی مورد توجه قرار می گیرد.

تکامل مفهوم شخصیت حقوقی شرکت، با گسترش قلمرو سلطنتی بریتانیا در مفهوم استعماری آن ارتباط دارد. با توسعه نفوذ این کشور به آفریقا، آسیا و بویژه شبه قاره هند و نیز قاره آمریکا و انتقال دهها هزار انگلیسی به کشورهای اقیانوسیه، شکل گیری نهادهای نوینی را که با شرایط جدید سیاسی - جغرافیایی این امپراطوری هماهنگ باشد ضروری ساخت. از جمله این نهادهای جدید مفهوم تجاری شخصیت حقوقی یعنی

1- Britain, The Great Britain

2- The United Kingdom

3- Common Law

4- The company as going concern

شرکت بود.

حقوقدانان انگلیسی بر این باورند که اندیشه ایجاد نهادی که در آن سود و زیان میان سرمایه گذاران و تجار توزیع شود، به دیرینگی خود تمدن غربی است.^۱ صرف نظر از جهات گوناگون این ادعا که خود بحث مستقلی را می طلبد، در حقوق غربی، شرکت به عنوان شخصیت حقوقی با حقوق و تکالیف مجزا از اعضا و سرمایه گذاران، برای نخستین بار در سال ۱۸۸۷ در پرونده سالومون^۲ به رسمیت شناخته شد. در این پرونده اصل استقلال شخصیت حقوقی از اعضا، بنیاد گذاشته شد و صریحا اظهار گردید که شخص حقوقی دارای حقوقی، تکالیف و دارائی مستقل از سهامداران خود می باشد و لذا شرکت، خود و نه اعضا مسئول پرداخت دیون آن می باشد و مسئولیت سرمایه گذاران محدود به آورده آنهاست. این دکترا به بعدها به عنوان اصل محدودیت مسئولیت شرکاء نام گرفت. صرف نظر از آثار حقوقی - اقتصادی عظیمی که اصل اخیر در پی داشت، نگرانیها و دلمشغولیهای را میان حقوقدانان راجع به سوء استفاده از این مسئولیت محدود نیز به همراه آورد، و این پرسش را مطرح ساخت که چه گونه می توان از وقوع چنین امری جلوگیری به عمل آورد و حقوق بستانکاران و اشخاص ثالث را از گزند این سوء استفاده در امان داشت.

بر خلاف حقوق تجارت ایران، که حفظ حقوق سهامداران اقلیت در یک شرکت به عنوان یک مهم مد نظر قرار دارد، توجه اصلی حقوق انگلیس به حفظ حقوق اشخاص ثالث و بستانکاران است. لذا حقوقدانان و قانونگذار در تعیین و تبیین راهکارهای کنترل و نظارت بر عملکرد ارکان شرکت و بویژه مدیران، این نکته را مبنای اظهار نظر و پیشنهادهای خود قرار می دهند.

۲- قوانین ناظر بر مسئولیت مدیران

بر خلاف این تصور که حقوق انگلیس به عنوان عضوی از نظام حقوقی عرفی، مبتنی بر قواعد عرفی، و نه مقررات قانونی است، نظام حقوقی مزبور در زمینه های مختلف

1- Tom Hadden, Company Law and Capitalism, (London: Weidenfield and Nicolson 1977)3

2- Salomon V. Salomon & Co. Ltd. (1887) AC 22.

دارای قوانین مفصل و جزئی می باشد. در زمینه مورد بحث سه قانون در حقوق انگلیس قابل تفکیک به شرح زیر می باشد:

۱- قانون توقف - اعسار مصوب ۱۹۸۶^۱.

۲- قانون شرکتها مصوب ۱۹۸۵^۲.

۳- قانون سلب صلاحیت مدیران شرکتها مصوب ۱۹۸۶^۳.

لازم به ذکر است در سال ۱۹۸۹ نیز قانونی با عنوان قانون شرکتها به تصویب رسید، لکن متعرض مقررات مربوط به مسئولیت مدیران نشد.

از نظر تاریخی، نخستین قانون مدون در زمینه حقوق شرکتها در سال ۱۸۶۲ به تصویب رسید که برخی مواد آن و بویژه ماده ۱۶۵ ناظر به مسئولیت مدیران بود. به موجب این ماده، چنانچه در طول تصفیه شرکت معلوم شود که مدیران کنونی یا پیشین، اموال شرکت را نزد خود نگه داشته و یا مورد سوء استفاده و حیف و میل قرار داده، یا مسئول چنین سوء استفاده و حیف و میلی بوده اند و نیز در صورتی که وظایف امانی خود را نقص کرده باشند، دادگاه با تقاضای مدیر تصفیه می تواند ضمن ارزیابی عملکرد چنین مدیرانی آنان را ملزم به استرداد وجوه و بهره آن کند و یا آنها را به جبران خسارت وارده با تشخیص دادگاه محکوم سازد.

در ماده قانونی مزبور صرفاً ضمانت اجرای مالی و حقوقی به شرح بالا برای مدیر متخلف لحاظ شده و در زمینه ای مجازات کیفری مقرره ای پیش بینی نشده بود.

قانون شرکتها در دوره های زمانی مختلف و از جمله سالهای ۱۸۹۰، ۱۹۴۸ و ۱۹۸۵ مورد اصلاح و تغییر قرار گرفت که در جای خود به این تحولات اشاره خواهد شد. علاوه بر قانون شرکتها، قانون توقف - اعسار ۱۹۸۶ متضمن مقررات مهمی در زمینه مسئولیت مدیران است. در واقع و همان گونه که خواهد آمد، مواد ۲۱۳ تا ۲۱۵ این قانون مهمترین مقررات قانونی در زمینه مسئولیت مدیران شرکتها را در بر دارد. شایان ذکر است که این قانون جانشین قانون توقف - اعسار سال ۱۹۷۶ گردیده است.

آخرین قانون مرتبط با موضوع، قانون سلب صلاحیت مدیران شرکتها است که برای

1- The Insolvency Act 1986

2- The Companies Act 1985

3- The Companies Directors Disqualification Act 1986.

نخستین بار در سال ۱۹۸۶ با چنین عنوانی وضع شد. پیش از تصویب این قانون، مقررات مربوط به سلب صلاحیت مدیران خاطی، به صورت مقررات پراکنده و در قوانین متعدد انعکاس داشت که نخستین این مقررات در قانون شرکتهای سال ۱۹۲۸ و سپس ۱۹۲۹ معرفی شد.

قانون سلب صلاحیت مدیران شرکتهای، در سال ۱۹۸۶ با جمع بندی و تکمیل مقررات سابق نقطه عطفی از این حیث به شمار می رود. این قانون که مشتمل بر ۲۷ ماده است ملاکهای اعمال محرومیت، و مدت آن و شیوه اجراء مقررات را پیش بینی کرده است. آنچه که در بحث حاضر باید مورد اشاره قرار گیرد، نقش کمیته های تخصصی حقوقی در تهیه پیش نویس لوایح قانونی است. در زمینه حقوق شرکتهای از سال ۱۹۰۶ به بعد، کمیته های چندی تشکیل شد و هر یک متناسب با زمینه قانونگذاری خاصی مبادرت به تهیه و ارائه پیش نویس لوایح قانونی کرده اند. نخستین کمیته از این نوع در سال ۱۹۰۶ و تحت عنوان گروه لاویرن^۱ تاسیس شد که هدف آن بررسی و اصلاح کلیه مقررات مربوط به شرکتهای سهامی بود. کمیته بعدی با نام گروه گرین^۲ نتیجه فعالیت تحقیقاتی خود را یک سال پس از تشکیل، در سال ۱۹۲۶ تقدیم کرد. حاصل گزارش این کمیته در اصلاح مقررات قانون شرکتهای نقش اساسی داشت. توصیه های گروه تخصصی کوهرن^۳ که در سال ۱۹۴۵ ارائه شد تصویب قانون شرکتهای ۱۹۴۸ را در پی داشت. همان گونه که بعداً خواهیم دید این قانون به مدت بیش از سه دهه حاکم بر روابط حقوقی شرکتهای انگلستان بود و مهمترین تصمیمات قضایی راجع به مسئولیت مدیران شرکتهای در دوره حاکمیت این قانون اتخاذ شد. مهمترین و آخرین کمیته تخصصی در این زمینه کمیته کرک^۴ است که در سال ۱۹۷۷ و با دستور وزیر امور تجارت و صنعت و به سرپرستی کرک، با هدف تحقیق و ارزیابی کلیه آراء قضایی و مقررات ناظر به توقف و ورشکستگی در حقوق انگلیس از جهات گوناگون، و اصلاح این مقررات در قالب قوانین جدید تشکیل شد.

1- The Loveburn Committee. The Report of the Company Law Committee (1906).

2- The Greene Committee, The Report of the Company Law Committee (1926).

3- The Cohen Committee, The Report of the Company Law Committee.

4- The Report of the View Committee on Insolvency and Practice (1982).

کمیته مزبور از حقوقدانان خبره و صاحب نظر دعوت کرد تا نقاط ضعف مقررات پیشین را یافته و راه حلها و پیشنهادهای اصلاحی خود را ارائه نمایند. این کمیته به مطالعه و تحقیق در کلیه آراء قضایی مربوط و مقالات و کتب حقوقی راجع به شرکتها مبادرت کرد. کار این کمیته پس از پنج سال تحقیق سنگین و مداوم در سال ۱۹۸۲ با تقدیم گزارش خود به وزیر تجارت و صنعت به پایان رسید. این گزارش بعد از تنفیذ توسط ملکه در مجلس مطرح شد و مجلس نیز با اعمال تغییراتی و با انتخاب یکی از راه حلهای چند گزینه‌ای در موارد مختلف، مفاد پیش نویس را در قالب سه قانون به شرحی که رفت تصویب کرد.

۳- تجارت کلاهبردانه^۱

تجارت کلاهبردانه، عنوانی است با دو اثر کیفری و مدنی که در صورت اثبات در دادگاه، مدیر خاطی علاوه بر الزام به جبران خسارات، ممکن است به جزای نقدی و یا زندان محکوم گردد. مطابق این عنوان، در صورتی که مدیر یا مدیران شرکت به رغم آگاهی از شرایط نامساعد مالی شرکت و اینکه هیچ گونه امیدی برای بهبود اوضاع شرکت وجود نداشته است فعالیت تجاری شرکت را به قصد اضرار به پستانکاران شرکت ادامه دهند، در حالی که بهترین تصمیم در آن شرایط توقف کامل فعالیتهای شرکت بوده به مجازات مزبور محکوم می‌شوند.

این جرم مانند سایر جرایم دارای عناصر معنوی و مادی و قانونی است.

۳-۱- عنصر معنوی^۲

در جرم تجارت کلاهبردانه عنصر معنوی عبارت از سوء نیت و یا اراده آگاهانه‌ای است که به عنوان "قصد فریب و تقلب" توصیف شده است. لذا بدون اثبات وجود سوء نیت^۳، هیچ قاضی نمی‌تواند حکم بر محکومیت فرد متهم به تقلب صادر کند. این دیدگاه

1- Fraudulent Trading

2- mens rea- Mental Element

3- Dishonesty- mala fide

در پرونده پوستر^۱ بدین شرح منعکس است:

"آنچه که می‌بایست در این جرم به اثبات برسد آن است که متهم با علم به این حقیقت که هیچ امیدی به پرداخت مطالبات آنان وجود نداشته، نقش عامدانه‌ای در ادامه کار شرکت به زیان بستانکاران ایفاء کرده است. آنچه که در اینجا مطرح است این نکته می‌باشد که شرکت در شرایطی به فعالیت خود ادامه داده که مصلحت نبوده و این امر بخودی خود (و در فقدان سوء نیت) عمل مدیر را مشمول عنوان تجارت کلاهبردانه نمی‌سازد."

این اظهار نظر قضایی، نشانگر عدم تمایل قضات انگلیسی به محکومیت متهمین تحت این عنوان می‌باشد. چرا که آثار حقوقی این محکومیت بسیار سنگین است و بر زندگی حرفه‌ای محکوم اثر ماندگار می‌گذارد. همین امر و مشکلات ناشی از تحمل بار اثبات عنصر سوء نیت از یک سو و در مواردی انطباق رفتار مجرمانه مدیر با سایر جرایم از سوی دیگر، برخی حقوقدانان را بر آن داشت تا به حذف این عنوان کیفری از حقوق انگلیس نظر بدهند.^۲

در پرونده جرال دکویر کمیکال^۳ واژه "نیت" به این مفهوم بکار رفت که شخص بایستی پیامدهای قابل پیش‌بینی و طبیعی عمل خود را اراده کرده باشد. قاضی مگام^۴ در پرونده ویلیام لیچ برادرزده عبارت "ادامه فعالیت شرکت" را کافی برای این منظور یافت و اظهار داشت:

"... اگر شرکت با ادامه فعالیت، در زمانی که بر مدیران معلوم بود که امکان معقولی برای پرداخت مطالبات بستانکاران در آینده نزدیک وجود ندارد، بر دیون خود بیفزاید، همین وضعیت، قرینه مناسبی است که کار شرکت با

1- R.V. Poster Plywood Co. Ltd. Cited by M.Levi Phantom of Capitalists (London, Heinmann 1981) 148.

2- Peter Alderidge "The Mental Element of the Crime of Fraudulent Trading", JBL (1984) 505.

3- Gerald Cooper Chemical Ltd. (1978) 2 All E.R.49.

4- Maughan J.

5- Williams C. Leitch Ltd. (1932) 2 2 Ch. 71, 77.

قصد کلاهبرداری ادامه یافت است.^۱

لکن به رغم اظهار نظر قضایی بالا، مشکل اصلی یعنی احراز اینکه آیا مدیر مورد نظر از عدم امکان پرداخت دیون شرکت در آینده آگاه بوده، باقی است، بویژه آنکه این امر بایستی با معیار شخصی^۲ احراز شود. هم چنین در پرونده آر علیه گرانتهام^۳ عنصر معنوی تجارت کلاهبردانه بدین شرح تعریف شد.

"در این جرم، شخص مورد نظر، قصد تقلب نسبت به بستانکاران را دارد، اعم از اینکه طلب آنان هرگز پرداخت نگردد و یا قصد تحصیل اعتباری را برای ادامه کار شرکت داشته باشد در هنگامیکه این ادامه فعالیت موجب به خطر انداختن منافع و حقوق بستانکاران گردد، به نحوی که عمل مدیر متهم متضمن سوء نیت به حساب می آید."

در پرونده‌ای دیگر، همان قاضی چارچوبی وسیعتر را برای مفهوم عنصر معنوی این جرم ترسیم کرد، به گونه‌ای که جرم تجارت کلاهبردانه حتی با اغوای بستانکاران به پرداخت بهای کالاهایی که هرگز توسط آنها سفارش نشده است تحقق می یابد.^۴

برخی از حقوقدانان انگلیسی سعی بر تفکیک عنصر سوء نیت از اصل جرم نموده‌اند، با این استدلال که واژه "سوء نیت" به این منظور بکار رفته است تا افراد عامی و غیر متخصص در علم حقوق به آسانی قادر به تشخیص و درک آن مفهوم باشند، در حالی که واژه "کلاهبرداری" متضمن امور و آثار فنی حقوقی است که بایستی تنها توسط یک حقوقدان تبیین شود. مطابق این دیدگاه هر گونه تلاش برای تعریف و توصیف واژه "سوء نیت" مانند نشانه‌گیری هدفی متحرک است.^۵

با ملاحظه نظریات یاد شده، تعریفی که برای عنصر معنوی و یا سوء نیت می توان ارائه داد عبارت است از امری که در ارتباط با شرایط درونی متهم قرار می گیرد، و لذا نمی تواند مستقل از آگاهی و باور وی به حساب آید. برای احراز سوء نیت فرد مرتکب، ابتدا بایستی بررسی کرد که اگر رفتار وی با رفتار فرد متعارف و با حسن نیت مقایسه شود

1- Subjective Test

2- R. v. Grantham (1984) 2 WLR 815.

3- R. v. Kemp (1988) 4 BCC 203.

4- D. W. Elliot, "Dishonesty in Theft: A Dispensable Concept" CLR (1982) 395-6.

آیا متهم بر این حقیقت که رفتارش بر مبنای آن معیار غیر صادقانه و متضمن سوء نیت بوده آگاهی داشته یا خیر؟

در نتیجه، اتفاق نظر لازم میان قضات و حقوقدانان راجع به ماهیت عنصر معنوی جرم یعنی سوء نیت، وجود ندارد. معذک در اغلب اظهار نظرها توجه به نیت و خواست درونی فرد مشهود است. از سوی دیگر آن گونه که در پرونده وایت و اسموند^۱ گفته شده، ملاک احراز نیت واقعی مدیر شرکت، مبتنی بر آن است که طرز تلقی آنان در زمان مربوطه چه بوده است. بدین منظور، همه شرایط از قبیل وضعیت مالی شرکت، سیستم حسابداری و بایگانی اسناد و دانش مدیران از نوع فعالیت شرکت باید لحاظ شود.

۲-۳ عنصر مادی^۲

عنصر مادی عبارت از تظاهر بیرونی آن چیزی است که مرتکب در ذهن داشته و به انجام رسانیده است. در مورد تجارت کلاهبردانه ادامه کار شرکت به شیوه متقلبانه برای تحقق فرض ارتکاب این بزه کفایت می‌کند. عبارت "عنصر مادی" با ریشه لاتین^۳ معادل عمل مجرمانه یا تظاهر خارجی حالت درونی بزهکار محسوب می‌شود. بنابراین عنصر مزبور رفتاری است که با آثار بیرونی باید به اثبات برسد.^۴ در نتیجه به منظور توجه اتهام تجارت کلاهبردانه، مرتکب باید عملی مثبت انجام دهد. لذا صرف قصد ارتکاب جرم یا رفتار نامناسب کافی نیست. در پرونده میداستون^۵ این ادعا مطرح شد که تجدید نظر خواه، مشاور مالی شرکتی که اعلام توقف کرده بود، وظایفش را در ارائه مشاوره به مدیران در خصوص وضعیت مالی شرکت انجام نداده بود و در نتیجه شخصاً مسئول دیون وارد بر شرکت محسوب می‌شد، اگرچه این پرونده در ارتباط با مسئولیت مدنی خوانده مطرح بود، لکن همان استدلال قابل تعمیم به امر کیفری نیز می‌باشد. قاضی پتی

1- Unreported Case (1960) June 30. Cited By John Farrar, "Fraudulent Trading and Creditors Duties" JBL (1976) 221-2.

2- Actual Element

3- actus reus

4- Glanville Williams, Textbook of Criminal, (London: Stevens & Sons 2ed. 1983) 146.

5- Maidstone building Provisions Ltd. (1971) 1WLR 1085.

کوئیک^۱ در این پرونده بر این نظر بود که برای شمول تعریف "ادامه فعالیت شرکت" بر رفتار مدیر، عمل بایستی مثبت بوده و متضمن برداشتن گامهای عملی باشد و بعلاوه به شیوه‌ای متقلبانه انجام شود. سوالی که در اینجا مطرح است عبارت است از اینکه اگر مدیری فعالیت شرکت را، در حالی که می‌بایست آن را متوقف می‌ساخت، به قصد تقلب نسبت به بستانکاران ادامه دهد بدون آنکه در طی این مدت خسارتی بر شرکت تحمیل شود، بایستی مسئول شناخته شود؟

۳-۳ عنصر قانونی^۲

برای نخستین بار پیشنهاد مقرراتی تحت عنوان تجارت کلاهبردارانه بوسیله گروه تخصصی گرین^۳ ارائه شد. این پیشنهاد در ماده ۷۵ قانون شرکتهای ۱۹۲۸ و متعاقباً ماده ۲۷۵ قانون شرکتهای ۱۹۲۹ انعکاس یافت. مع - ذلک ماده ۳۳۲ قانون شرکتهای سال ۱۹۴۸ نقش موثری در تصمیمات قضایی بازی نمود که مقرر می‌داشت:

"چنانچه فعالیت تجاری شرکت به قصد کلاهبرداری از بستانکاران آن شرکت یا بستانکاران هر شخص دیگری و یا هر تیت متقلبانه‌ای ادامه یابد کسانی که آگاهانه در این امر دخالت داشته‌اند به حبس یا جزای نقدی و یا هر دو محکوم خواهند شد."

در حال حاضر این عنوان بر حسب آثار کیفری و مدنی به ترتیب در ماده ۴۵۸ قانون شرکتهای ۱۹۸۵ و ماده ۲۱۳ قانون توقف - احسار ۱۹۸۶ پیش‌بینی شده است. ماده ۴۵۸ ناظر به جنبه کیفری قضیه، در واقع تکرار ماده ۳۳۲ سابق می‌باشد. مع ذلک ماده ۲۱۳ که متضمن آثار مدنی تجارت کلاهبردارانه است مقرر می‌دارد:

"اگر در دوره تصفیه شرکت معلوم شود که فعالیت شرکت با قصد کلاهبرداری از بستانکاران شرکت یا بستانکاران هر شخص دیگری یا با هر قصد متقلبانه دیگری ادامه یافته است، دادگاه بادرخواست مدیر تصفیه می‌تواند هر کس را که عالمانه و به ترتیب فوق در این عمل دخالت

1- Penny Quick

2- Statutory Element

3- The Greene Committee, The Report on Company Law Amendment, Cmnd 2657 (1926).

داشته به پرداخت کسر دارایی شرکت تا هر میزان که صلاح می‌داند محکوم نماید^۱.

ویژگی این ماده اقتدار و اختیاری است که به محاکم داده شده تا میزان مسئولیت مدیر متخلف را خود تعیین نمایند، بدون آنکه قید و محدودیتی برای قاضی قایل شده باشد.

۳-۴ چند نکته پیرامون اعمال مجازات تجارت کلاهبردارانه

مهمترین مشکلی که در اعمال مقررات مربوط به جرم تجارت کلاهبردارانه مشهود است، و در بسیاری از موارد قضات را با تردید مواجه می‌سازد، کاربرد معیار تشخیص وقوع جرم است که عبارت از ملاک شخصی می‌باشد. لذا در پرونده‌های متعددی با وجود قرائن روشنی از ارتکاب جرم و اجتماع شرایط تحقق آن، قضات بدلیل عدم قناعت وجدانی و اینکه بر مبنای ملاک شخصی به سهولت نمی‌توان سوء نیت متهم را احراز کرد از محکومیت مدیران متهم تحت این عنوان خودداری ورزیده‌اند.

بعلاوه، آثار مخربی که تحمیل مقررات ناشی از محکومیت بر مبنای جرم تجارت متقلبانه بر زندگی خصوصی و اجتماعی مدیر محکوم بر جای می‌گذارد، باعث گردیده تا محاکم در صدور چنین حکمی با تأمل برخورد کنند.

نکته دیگر اینکه، طرف ذینفع در محکومیت مدیر تحت این عنوان و یا حتی سایر عناوین، بستانکار است. سؤال این است که بستانکار چه کسی است؟ راجع به تعریف "بستانکار" در پرونده‌های چندی بحث‌های مفصل صورت پذیرفته است و قضات بر این نکته که بستانکار نه تنها شامل طلبکاران حال و آینده، بلکه مشتریان هم می‌شود، اتفاق نظر دارند. در پرونده آر علیه سیلون^۲ از نظر دادگاه، بستانکار شامل طلبکار احتمالی هم می‌شد. در این پرونده قاضی در ارشاد هیات منصفه اظهار نظر کرد که واژه بستانکار باید بگونه‌ای تفسیر شود تا "اشخاصی را که متهم نگران اقامه شکایت از سوی آنان علیه خود می‌باشد در برگیرد". اگرچه این برداشت بسیار گسترده به نظر می‌رسد لکن نشانگر جنبه حمایتی از اشخاص ثالث از سوی محاکم می‌باشد بگونه‌ای که قاضی هنری^۳ در

1- R. v. Seillon (1982) Crim. L. Rev. 676.

2- Henry J.

پرونده آر علیه کمپ،^۱ بستانکاران بالقوه را در مفهوم ذی نفع و بستانکار محسوب کرد. در همین پرونده قاضی، یاد شده بر این عقیده بود که جرم تجارت کلاهبردارانه به صرف اغوای مشتریان به پرداخت قیمت کالاهایی که آنان سفارش نداده‌اند، تحقق یابد.

۴- تجارت زیانبار^۲

معرفی عنوان مدنی و غیر کیفری جدید، یعنی تجارت زیانبار، پیامد مشکلاتی بود که در روند رسیدگی و اثبات جرم تجارت کلاهبردارانه مشهود بود. به عبارت دیگر، در این جرم همانند سایر جرائم، عنصر معنوی یا سوء نیت باید اثبات می‌شد که در اکثر موارد شاکی قادر به انجام آن نبود و نتیجتاً این امر علاوه بر تحمیل هزینه‌های مضاعف از جمله هزینه دادرسی، سرخوردگی شاکی را در پی داشت. برای مثال، مدیری که سهامدار شرکت نیز به شمار می‌آمد، در شرایطی که بهترین تصمیم، توقف کار شرکت و ورود به مرحله انحلال بود، به سبب دارا بودن منافع شخصی، فعالیت شرکت را تداوم بخشیده و دیون بیشتری بر شرکت تحمیل کرد. لکن به دلیل عدم احراز سوء نیت وی، به سهولت از مسئولیت گریخت.^۳

در نتیجه آشکار شدن ناتوانی مقررات تجارتی کلاهبردارانه، به منظور حمایت از حقوق بستانکاران، در طرح پیشنهادی گروه کرک، برای محکومیت مدیر متخلف به جبران خسارت وارده، غیر متعارف بودن عمل، جای متقلبانه بودن رفتار را گرفت. این پیشنهاد در سال ۱۹۸۵ لباس قانون پوشید و در ماده ۱۵ قانون توقف - اعسار تیلور یافت که متعاقباً توسط قانون توقف - اعسار ۱۹۸۶ نسخ گردید. ماده ۲۱۴ قانون اخیر که در بر گیرنده مقررات ناظر به تجارت زیانبار است مقرر می‌دارد:

"اگر در جریان تصفیه شرکت معلوم شود که شرایط مقرر در بند ۲ این ماده در مورد شخصی که مدیر شرکت بوده تطبیق می‌کند دادگاه یا درخواست مدیر تصفیه ممکن است چنین شخصی را محکوم به مشارکت در تأمین دیون شرکت تا حدی که مصلحت می‌داند، بنماید."

1- R. Kemp (1988) 4 BCC, 203, 209.

2- Wrongful Trading

3- Patrick & Lyon. Ltd. (1933) Ch. 786, 790.

شرایطی که برای محکومیت مدیر مورد نظر باید فراهم شود، در بند ۲ ماده مزبور بدین شرح مقرر شده است:

الف) شرکت به علت توقف در مرحله انحلال قرار گرفته باشد.

ب) مدت زمانی پیش از انحلال شرکت آن شخص (مدیر) می دانسته یا باید می دانست که هیچ امکان معقولی برای اینکه شرکت بتواند از شرایط منجر به ورشکستگی رهایی یابد، وجود ندارد.

ج) اینکه آن شخص، در زمان مورد نظر سمت مدیریت شرکت را دارا بوده است.

۱-۴- نقش مدیران سایه^۱

واژه سایه، اصطلاحی است که تقریباً همه سطوح اجتماعی - سیاسی و اقتصادی جوامع غربی اطلاق می گردد، و بدین معنی است که شخصی که رسماً سمتی ندارد، نقش مؤثری در تصمیم گیریهای مسئولین و صاحبان سمت، بازی می کند.

در مورد شرکتها، این اصطلاح برای نخستین بار در ماده ۳ قانون شرکتهای ۱۹۱۷ به کار رفت. به موجب این ماده عنوان مدیر شرکت شامل شخصی هم خواهد شد که مدیران شرکت مطابق توصیه ها و یا دستورات وی عمل می کنند.

بند ۷ ماده ۲۱۴ نیز به این نکته که "در این ماده مدیر شامل یک مدیر سایه هم هست" تصریح دارد.

یکی از طرفهایی که ممکن است نقش مدیر سایه را داشته باشد، اشخاص تامین کننده منابع مالی شرکت می باشند که با استفاده از نفوذ خود، بر تصمیم گیری و عمل مدیران شرکت اثر می گذارند. عموماً بانکها چنین نقشی را دارا هستند. پرونده (ا - کمپانی - اکس پارته)^۲ نخستین پرونده ای بود که در آن دعوایی علیه بانک به عنوان مدیر سایه طرح شد، در این پرونده، شرکت برای مدت طولانی با سودآوری بالا به فعالیت مشغول بود تا اینکه یکی از مشتریان عمده و مهم خود را از دست داد. در این زمان بانک به شرکت اجازه داد تا مبالغ کلانی از اعتبار بانکی را مورد استفاده قرار دهد.

1- Shadow Directors

2- a Company (No. 005009 of 1987) Ex Parte Copp & Another (1988) BCC 424.

پس از بروز مشکلات مالی برای شرکت، بانک به منظور حفظ حقوق خود و براساس گزارش بازرسان نسبت به اموال اصلی شرکت تأمین وثیقه کرد. بعلاوه بانک حسابی را برای واریز درآمدهای شرکت معین نمود. در این میان وضع شرکت به علت پیروی از توصیه‌های بانک رو به وخامت نهاد، و بالاخره به مرحله توقف و نتیجتاً انحلال رسید. در جریان تصفیه، مدیر تصفیه مبادرت به اقامه دعوی علیه بانک بعنوان مدیر سایه کرد که متضمن درخواست محکومیت بانک به پرداخت دیون مازاد بر دارایی شرکت تحت عنوان تجارت زیانبار بود. استدلال مدیر تصفیه مبتنی بر این نکته بود که مدیران شرکت در تصمیم‌گیری خود از اراده آزاد برخوردار نبودند و از دستورات بانک پیروی می‌کردند. دادگاه ضمن بی‌اعتبار اعلام نمودن وثیقه اعمال شده توسط بانک به علت فقدان عوض، استدلال مدیر تصفیه را موجه دانست.

شخص دیگر که ممکن است نقش مدیر سایه را داشته باشد، سهامدار عمده است که اقتداری کنترل‌کننده و آمرانه بر عملکرد مدیران دارد، بویژه شرکت مادر که با انتخاب مدیران شرکتهای تابعه و نیز اعمال رای در مجامع عمومی بطور مستقیم و غیر مستقیم در تصمیم‌گیریهای مدیران تأثیر می‌گذارد. اگرچه به اعتقاد برخی از حقوقدانان، ناکامی شرکت تنها باید متوجه مدیران آن و نه مدیران شرکتهای مادر باشد،^۱ لکن شرکت مادر که هیچ نظام مالی مستقلی از شرکتهای تابعه‌اش ندارد، همیشه در معرض خطر مسئول شناخته شدن به عنوان مدیر سایه قرار دارد.

۲-۴ اعمال ملاک نوعی^۲ - عدول از قاعده سنتی حقوق عرفی

نکته مهم در ماده ۲۱۴، ناظر به تجارت زیانبار، دگرگونی بنیادین در نگرش نظام حقوقی انگلیس به معیار اثبات تخلف مدیران شرکت از وظایف خود می‌باشد. به عنوان قاعده سنتی، تخلف از وظیفه مدیر براساس معیار شخصی صورت می‌پذیرفت و قضات بدون استثنا در آراء خود، به این معیار توجه داشتند^۳ و در اعمال آن کمترین تردیدی به

1- R. E. Adkins, "The Liability Attaching to Directors and Other Officers of a Parent Company, Where a Branch of Subsidiary Falls in Another Country", L. L. & Practice (1985) 71.

2- Objective Test

3- Brazilian Rubber Plantation & Estate Ltd. (1911) Ch. D. 425.

خود راه نمی‌دادند. با وجود این برای نخستین بار حقوق انگلیس با وضع مقررات ماده ۲۱۴ از این قاعده عدول نمود و ملاک نوعی با آثار خاص خود را به رسمیت شناخت. ره آورد عمده پذیرش و اجرای این ملاک، امکان ممانعت از مدیریت افراد فاقد توان و صلاحیت در این حوزه و جلوگیری از بروز مشکلات ناشی از تحمیل مسئولیت بر آنان است. بند ۴ ماده ۲۱۴ در واقع معیاری دوگانه را بدین شرح تجویز می‌نماید:

”در اجرای بندهای ۲ و ۳ این ماده، آنچه که مدیر شرکت باید بداند، یا لحاظ کند نتایجی که وی باید به آنها دست یابد و اقداماتی که باید انجام دهد، اموری است که معمولاً فردی متعارف واجد دو شرط ذیل بر آنها آگاهی داشته، و آنها را مورد توجه و عمل قرار می‌دهد.

۱- دانش، مهارت و تجربه عمومی که به گونه معقول از شخصی که عهده‌دار همان وظایف است می‌توان انتظار داشت.

۲- دانش، مهارت، و تجربه عمومی که خود آن مدیر داراست.

نخستین شرط، آشکارا املاکی به مراتب بالاتر از شرط دوم را می‌طلبد چرا که به موجب این شرط، صرف نظر از عملکرد و تواناییهای مدیر مورد بحث، باید توانایی و عملکرد فردی متعارف با همان وظایف و مسئولیت را به عنوان معیار ارزیابی در نظر گرفت. در نتیجه فقدان چنین تواناییهایی در یک فرد با حسن نیت و امین، نافی مسئولیت قانونی وی نیست. بالعکس در شرط دوم، صرفاً صلاحیت‌ها و تواناییهای فردی و شخصی مدیر مورد توجه قرار گرفته است. در نتیجه، دادگاه با ملاحظه هر دو شرط بالا هر کدام را که سنگین‌تر یافت همان را اعمال می‌کند.

یعنی اگر فردی با تخصص و توانایی بالا، مسئولیتی متوسط را عهده‌دار شد، صرف نظر از توانایی و اعمال دقتی که برای آن سطح شغلی لازم است، رفتار مدیر براساس تخصص شخص وی ارزیابی می‌شود، در حالیکه اگر تخصص مدیر در سطح پایین و مسئولیت محوله نیازمند توانایی بالا باشد، دادگاه بدون توجه به صلاحیت شخصی مدیر، اعمال دقت فنی بالاتر و در عین حال متناسب با مسئولیت را معیار تصمیم‌گیری قرار می‌دهد.

کرک یکی از نویسندگان حقوقی، منتقدانه بر این عقیده است که منطق ماده ۲۱۴ دعوت از محاکم به تصمیم‌گیری راجع به مدیران شرکت بر این اساس است که آن مدیران "بایستی اثبات کنند مطابق ملاکهای شخصی مفروض، با دانش مفروض، و در موقعیتی مفروض و با انگیزه‌های مفروض عمل نموده‌اند. چنین دفاعی غیر ممکن است."^۱

اگرچه اعمال معیار نوعی در حقوق انگلیس تجربه‌ای جدید است، با این حال به نظر می‌رسد، آرای صادره نشانگر موفقیت قضات در تبیین ابعاد این معیار باشد. تنها ابهام در این زمینه، توصیف و تعریف شخص معقول یا متعارف است.

همان‌گون که ملاحظه شد، انتقادات وارد بر مشکلات اثبات سوء نیت مدیر متخلف بر مبنای معیار شخصی در جرم تجارت کلاهبردانه، موجب معرفی عنوان تجارت زیانبار براساس معیار نوعی، بوسیله گروه کرک و انعکاس آن در قانون توقف - اعمار شد. این رویکرد، که تحول جهشی عظیم در روند قانونگذاری و تکامل نظام حقوقی تلقی شده، به تعبیر حقوقدانان مهمترین تحول در حقوق شرکتها در قرن اخیر است^۲ و همانند شمشیر داموکس عمل می‌نماید.^۳

۵- حیف و میل اموال شرکت و سوء استفاده از اختیارات - Misfeasance

از نظر تاریخی، عنوان سوء استفاده از اختیارات، نخستین عنوانی است که در زمینه مسئولیت مدیران شرکتها بکار رفته است، بگونه‌ای که سابقه قانونگذاری آن به سال ۱۸۶۲ باز می‌گردد. نکته مشکل آفرین در ارتباط با این عنوان، روشن نبودن مبانی احراز آن است. به همین دلیل، چارچوب اعمال مقررات آن از سوی محاکم، مبهم به نظر می‌رسد.

در مورد مفهوم Misfeasance دو مرحله زمانی یعنی، پیش از تصویب قانون توقف - اعمار ۱۹۸۶ و پس از آن را باید تفکیک کرد. پیش از تصویب قانون اخیر، واژه

1- David J. Cooke, "Limited Liability Abolished" I.L. & Practice (1983) 157, 158.

2- D. D. Prentice, "Creditors' Interests and Directors' Duties" 10 Oxf. I.L.S. (1990) 265, 277.

3- Joe Bannister, "Wrongful Trading: The Courts Speak", I.L. & Practice (1989) 3.

مزبور به معنای سوء استفاده از وجوه نقد، تصرف غیر قانونی در اموال و نقض تعهدات امانی تلقی می‌شد، که چنین برداشتی را در پرونده کانادین^۱ می‌توان دید. در این پرونده قاضی رأی داد: "من بر این عقیده‌ام که واژه Mifeseance در قانون به مفهوم نقض امانت بکار رفته است و به آنچه که مدیر با سوء استفاده از وجوه نقد یا تصرف غیر قانونی اموال شرکت یا حیف و میل دارایی شرکت مرتکب شده اطلاق می‌شود".

مفهوم دوم که به دوره پس از تصویب قانون ۱۹۸۶ بر می‌گردد، گسترده‌تر از معنای نخست است، به نحوی که عنوان اهمال و تفریط^۲ نیز از مصادیق این مفهوم قرار می‌گیرد، در حالی که قبل از سال ۱۹۸۶ خارج از آن مفهوم قرار داشت. برای مثال در پرونده بی‌جانسون^۳ اهمال صریحا از تعریف Mifeseance استثناء و رأی داده شد که: "در حقوق عرفی، دعوای بر مبنای اهمال در تعریف ماده قانونی ناظر به Mifeseance قرار نمی‌گیرد.

"در عین حال رویه محاکم حتی در آن زمان متفاوت بوده و در مواردی دعوای اهمال در چارچوب Mifeseance را پذیرفته‌اند.

۵-۱ سابقه قانونگذاری

نخستین مقررات مربوط به Mifeseance در ماده ۱۶۵ قانون ۱۸۶۲ ظاهر گردید. به موجب این ماده، اگر در جریان تصفیه شرکت معلوم شود که مدیر، اموال و وجوه نقدی شرکت را به نحو غیر قانونی در تصرف خود نگه داشته بگونه‌ای که راجع به آن مسئولیت قانونی پیدا کرده و یا اینکه مرتکب نقض امانت شده باشد، با تقاضای مدیر تصفیه، یا بستانکار، دادگاه ممکن است وی را به استرداد اموال و وجوه مزبور به همراه بهره‌ای که دادگاه مناسب می‌داند، مکلف سازد، و یا آنکه مدیر مورد نظر را به مشارکت در جبران کسر دارایی شرکت جهت پرداخت دیون ملزم کند. قوانین شرکتها در سالهای ۱۸۹۰، ۱۹۰۸، ۱۹۴۸ تغییرات چندانی در مقررات ماده مربوط به Mifeseance را به همراه

1- Canadian Land Reclaiming & Conolizing Co. (1880) 14 Ch. D., 660.

2- Negligence

3- B. Johnson & Co. (Builders) Ltd. (1955) 1 Ch. 634.

نداشتند. لکن ماده ۲۱۲ قانون توقف - اعمار ۱۹۸۶ با گسترش چارچوب عنوان مزبور عبارت "نقض وظایف امانی و یا هر وظیفه دیگر" را بجای "نقض امانت" قرارداد.

۲-۵ موارد اعمال Misteasance

مهمترین مصداق Misteasance نقض وظایف امانی^۱ است. در پرونده‌های متعددی که مورد رسیدگی قرار گرفته امور متنوع و مختلفی تحت عنوان نقض وظایف امانی موضوع رای قرار گرفته‌اند. برای مثال در پرونده ولغاب اینجیزر^۲ دو تن از مدیران با عنوان بالا طرف دعوی واقع شدند. اساس ادعا آن بود که آنان با قبول پیشنهاد قیمت پایین‌تر برای فروش بخشی از اموال سرمایه‌ای شرکت، حفظ شغل کارکنان شرکت و از جمله شغل خود را بر قبول پیشنهاد بالاتر ترجیح دادند. دادگاه نظر داد که مدیران مجاز بودند تا از میان گزینه‌های موجود، انتخابی را که باعث ادامه فعالیت شرکت و حیات آن می‌گردید ترجیح دهند. قاضی هافمن^۳ با این عقیده که مدیران صادقانه و متعارف عمل نموده‌اند، آنان را مستحق معافیت از مسئولیت شناخت.

این پرسش که آیا تجاوز از حدود اختیارات قانونی^۴ و اساسنامه از مصداق Misteasance هست یا خیر، بحثها و اظهار نظرهای مختلفی را در پرونده‌ها برانگیخته است. در پرونده نورث استرالیان تریتری^۵ قاضی، مدیر مورد نظر را به دلیل عمل خارج از حدود اختیار محکوم ساخت، در حالی که در پرونده کلاریج پانت اسفالت^۶ دادگاه تصمیم متفاوتی اتخاذ کرد که مبتنی بر این فرض بود: آیا مدیر در انجام عمل خود حسن نیت داشته یا خیر؟ که در صورت اول مدیر را نباید مسئول شناخت.

یکی از مهمترین مصداق از مصداق Misteasance اهمال است. همان گونه که گفته شد، تا پیش از تصویب قانون توقف - اعمار ۱۹۸۶ اهمال به صراحت در چارچوب مفهوم Misteasance قرار نداشت و حتی در برخی پرونده‌ها خلاف آن تصمیم‌گیری

1- Fiduciary Duties

2- Welfab Engineers Ltd. (1990) BCLC 883.

3- Hoffman J.

4- Ultra vires

5- North Australian Territory Company (1892) 1 Ch 322.

6- Cladridge's Patent Asphalt Company (1921) 1 Ch. 543.

می شد.^۱

قدیمترین پرونده‌ای که در آن، اهمال عنوانی مسئولیت آور شناخته شد، چارنیل کوریو ریشن^۲ بود که در آن، مدیران به علت واگذاری شرکت به سایرین محکوم به جبران خسارت شدند. در تصمیم‌گیریهایی قضایی، دو نوع اهمال قابل تفکیک می‌باشد: اهمال عادی و اهمال نابهنجار. یک مدیر، در انجام تکالیفش نه فقط باید با حسن نیت عمل کند، بلکه مکلف است حداقلی از دقت و مهارت را به نمایش بگذارد. البته برخی قضایات تفکیک اهمال بدین صورت را بیشتر بازی با کلمات می‌دانند تا تمایزی واقعی و موثر. چنانکه قاضی بارون رولف^۳ در پرونده ویلسون علیه برت^۴ صریحاً اظهار داشت که تفاوتی میان این دو تعریف از اهمال نیافته بلکه آنها عباراتی با مفاهیم مشابه می‌باشند. هم چنین پاسخ در این خصوص که آیا اظهار نظر یا ارائه اطلاعات غلط ولی همراه با حسن نیت مسئولیت آور است و در شمول Misfeasance قرار می‌گیرد یا خیر، تا پیش از سال ۱۹۶۴ منفی بود بطوری که در پرونده نشنال بنک آوولز^۵ مقرر شد که مدیر تضمین کننده صحت اظهارات خود نیست. ولی اگر در اظهارات وی خلافی ظاهر گردد در مقابل شرکت مسئولیت دارد، مگر آنکه نشان دهد که نظر خود را صادقانه و با اعتقاد به صحت آنها ارائه نموده و ادعای مزبور در شرایط موجود متعارف به نظر برسد. در پرونده هسکل^۶ این قاعده صریحاً مورد قبول قرار گرفت و رای داده شد که: "اظهار خلاف واقع، تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند مبنای قابل قبولی برای طرح دعوی باشد." لکن در پرونده هدلی بایرن^۷ بر این قاعده استثنایی وارد آمد که بر مبنای آن به اتفاق رای داده شد که هر اظهار خلاف واقع، خواه شفاهی یا کتبی حتی صادقانه و با حسن نیت توسط کسانی که سمتی قراردادی یا امانی دارند، از جمله مدیران شرکتها، می‌تواند مسئولیت آور باشد. امور دیگری از قبیل عدم حضور در جلسات هیات مدیره و واگذاری امور شرکت به

1- Johnson & Co. (Builders) Ltd. (1955) 1 Ch. 634.

2- Charitable Corporation v. Sutton (1742) 2 ATK 400.

3- Barone Rolfe.

4- Willson V. Brett (1843) 11.

5- National Bank of Wales (1899) 2 Ch. 634-5.

6- Heskell v. Continental Express Ltd. (1950) 1 All E.R. 1033.

7- Hedley Byrne v. Heller (1964) A.C. 465.

اشخاص فاقد صلاحیت، که به تصمیمات زیانبار منجر شود هم ممکن است مسئولیت آور باشد.^۱

۶- سلب صلاحیت مدیران^۲

براساس مقررات ناظر به سلب صلاحیت مدیران شرکتهای دادگاه می تواند و در مواردی مکلف است تا پس از احراز شرایط مقرر در قانون، مدیر مورد نظر را برای مدتی معین از تصدی مدیریت هر شرکت یا شرکتی خاص ممنوع سازد. این راهکار برای نخستین بار در سال ۱۹۲۵ توسط کمیته بررسی قانون شرکتهای پیشنهاد و در قانون شرکتهای ۱۹۲۸ پذیرفته شد. مطابق ماده (۴) ۷۵ این قانون در صورت احراز بزه تجارت کلاهبردانه، دادگاه اختیار داشت تا مدیر متخلف را به ممنوعیت از تصدی مدیریت هر شرکتی حداکثر به مدت پنج سال محکوم کند مگر آنکه دادگاه موقتاً و یا نسبت به شرکتی خاص این امر را اجازه دهد. بعلاوه، محرومیت مزبور بر تاجر ورشکسته ای که قبل از تصفیه دیون خود، مدیریت شرکتی بر عهده می گرفت نیز تحمیل می شد.

محدوده اعمال مقررات سلب صلاحیت در قوانین شرکتهای سال ۱۹۲۹ و ۱۹۴۸ گسترش یافت، لکن تغییر اساسی در این زمینه در قانون شرکتهای ۱۹۷۶ به وجود آمد. مطابق ماده ۹ این قانون، چنانچه شخصی متوالیا مدیریت دو شرکت را عهده دار باشد و هر دو شرکت ظرف پنج سال ورشکست گردند و عملکرد وی در مدت مزبور نشانگر ناتوانی وی برای تصدی این شغل باشد، دادگاه می تواند چنین شخصی را از تصدی این سمت محروم سازد. قانون سلب صلاحیت مدیران شرکتهای مصوب ۱۹۸۶ که مقررات مربوط به این موضوع را در قوانین شرکتهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۵ نسخ نمود انقلابی در قانونگذاری حقوق شرکتهای انگلیس پدید آورد. مهمترین مقررات این قانون در ماده ۶ گنجانده شده است. به موجب این ماده، دادگاه مکلف است در صورت احراز این مطلب که شخص مورد نظر، مدیر شرکتی بوده که ورشکست گردیده و رفتار او در سمت مدیریت حاکی از ناتوانی وی برای این منظور است، رای بر عدم صلاحیت او صادر کند

1- Charitable Corporation v. Sutton (1742) 2 ATK 400.

2- Disqualification of Directors

مدت این محرومیت تا پانزده سال می‌باشد.

اموری که دادگاه باید برای تصمیم خود مدنظر قرار دهد، عبارت است از، میزان مسئولیت مدیر در ایجاد مشکلات منجر به ورشکستگی شرکت، خودداری شرکت از تامین کالاهایی که قبلاً وجه آن توسط مشتریان پرداخت شده، یا قصور در انجام وظایفی که قانون توقف - اعمار ۱۹۸۶ در جریان مواجهه شرکت با مشکلات مالی بر عهده مدیر گذاشته است.^۱

۶-۱ هدف و ماهیت مقررات سلب صلاحیت

در واقع رابطه‌ای بی‌واسطه میان هدف و ماهیت سلب صلاحیت وجود دارد، چرا که اگر ماهیت آن را کیفری تلقی کنیم، ناگزیر اهدافی را که یک مجازات در نظر دارد، مورد توجه قرار خواهیم داد. بالعکس چنانچه ماهیت سلب صلاحیت را مدنی و حقوقی محسوب بداریم باید در پی تبیین هدفی بر آییم که دعوای مدنی تعقیب می‌کند. با توضیح بالا، در این بحث دو دیدگاه قابل تفکیک است. مطابق نظر اول هدف از اعمال مقررات سلب صلاحیت، کیفر مدیر متخلف می‌باشد. با اعمال این محرومیت، شخص مورد نظر از حیطه روابط مدیریتی شرکت خارج خواهد شد که تنبیهی برای وی و سایر افراد مستعد ارتکاب تخلف، تلقی می‌شود. در نتیجه، سلب صلاحیت مدیر متخلف یک امر خصوصی همانند مطالبه خسارات نمی‌باشد و به همین دلیل ما شاهد مداخله وزارت تجارت و صنعت به عنوان یک نهاد عمومی حافظ منافع جامعه در این روند هستیم. حتی نویسندگانی که این محرومیت را مجازات محسوب نمی‌دارند بر این نکته که از مجازات جزای نقدی و حتی زندان سنگینتر است اذعان دارند.^۲ از اعمال مقررات سلب صلاحیت اگرچه خسارتی جبران نمی‌شود، لکن آثار ماندگار آن غیر قابل انکار است.

در دیدگاه دوم، هدف از تحمیل مقررات سلب صلاحیت، غیر کیفری و دارای جنبه

1- Part 1 of Schedule 1 of the Company Directors Disqualification Act, 1986.

2- Charles Drake, "Disqualification of Directors: The Red Card", JBL (1989) 474.

حمایتی نسبت به کل جامعه است. در پرونده چرچیل هتل^۱ قاضی گیمسون^۲ استدلال وکیل مدیر خواننده را به اینکه دادرسی مربوط به سلب صلاحیت از ماهیتی شبه جزایی برخوردار بود رد کرد و صریحاً نظر داد که "دادرسی مدنی است و نه کیفری". هم چنین در پرونده رولوس پراپریتی^۳ قاضی هارمن^۴ اظهار داشت که هدف قانونگذار از وضع مقررات مربوط به سلب صلاحیت مدیران شرکت، ابتدائاً کیفری نبود، بلکه حمایت از جامعه در مقابل مدیران نالایق و غیر صادق را مد نظر داشت. قاضی دیلون^۵ در پرونده سونوک^۶ با قبول جنبه حمایتی مقررات سلب صلاحیت نظر داد: که "در اینکه هدف ماده ۶ حمایت از آحاد جامعه و بویژه بستانکاران شرکت در مقابل زیانهای مالی ناشی از ورشکستگی شرکت است، تردیدی وجود ندارد".

۶-۲ مبانی صدور حکم سلب صلاحیت

برای صدور حکم عدم صلاحیت یک مدیر، جهات و دلایل متعددی پیش‌بینی شده است و همان گونه که ملاحظه خواهد شد، دادگاه با احراز برخی از آنها مکلف به صدور چنین حکمی است. در حالی که در سایر موارد، دادگاه اختیار صدور یا عدم صدور حکم مزبور را داراست. مهمترین جهاتی که اساس حکم عدم صلاحیت مدیر قرار می‌گیرد به شرح زیر است:

۶-۲-۱ عدم کفایت مدیر^۷ - ماده ۶

عدم کفایت مدیر شرکت از جمله اموری است که دادگاه را مکلف به صدور حکم سلب صلاحیت وی می‌سازد این عنوان در ماده ۶ قانون سلب صلاحیت مدیران شرکت ۱۹۸۶ بدین شرح انعکاس یافته است:

"دادگاه رای به عدم صلاحیت مدیر شرکت خواهد داد اگر براساس

1- Churchill Hotel Ltd. & Others (1988) BCLC, 342.

2- Gibson J.

3- Rolus Properties Ltd. (1988) 4 BCC, 446.

4- Harman J.

5- Dillon J.

6- Sevensaks Stationers (Retail) Ltd. (1990) BCC 765.

7- Unfitness

درخواست مدیر تصفیه و شرایط مقرر این ماده به شرح زیر قانع شود که:
 الف) شخص مزبور در هنگام توقف شرکت مدیر آن شرکت بوده است.
 ب) رفتار و عملکرد وی به عنوان مدیر آن شرکت دلالت بر عدم کفایت برای تصدی مدیریت یک شرکت می‌تواند.

از میان ۲۷ ماده قانون سلب صلاحیت مدیران شرکتهای ماده ۶ مهمترین و موثرترین ماده بوده و آرای چندی بر مبنای این ماده صادر شده است. ماده مزبور جانشین ماده ۳۰۰ قانون شرکتهای ۱۹۸۵ است. برای اعمال مقررات سلب صلاحیت بر مبنای ماده ۳۰۰ سابق، شخص خواننده بایستی مدیریت دو شرکت را متوالیاً که ظرف پنج سال ورشکسته شده بودند دارا می‌بود. به علاوه مطابق این ماده، صدور چنین حکمی برای دادگاه اختیاری بود، در حالی که به موجب ماده ۶، صدور رأی بر محکومیت مدیر با یک ورشکستگی امکان‌پذیر می‌باشد، و مهتر آنکه با اجتماع شرایط مقرر، دادگاه مکلف به صدور حکم سلب صلاحیت است. البته و به رغم وجود شرایط دادگاه می‌تواند با اعلام اینکه برای صدور حکم مزبور قانع نشده از تحمیل این محکومیت بر مدیر متخلف سرباز زند.

مهمترین اموری که در تصمیم دادگاه موثر می‌باشد عبارت است از هرگونه سوء استفاده از اختیارات و اموال شرکت، رفتاری که در ورشکستگی شرکت اثرگذار باشد و نقش وی در خودداری شرکت از تحویل کالاهای سفارش شده که قیمت آنها قبلاً پرداخت شده است.

با این حال محاکم در صدور احکام سلب صلاحیت امری را به عنوان عامل تعیین کننده مورد نظر قرار می‌دهند که عبارت از "نقض اخلاق تجاری (حرفه‌ای) در نتیجه عدم پرداخت حقوق دولتی" می‌باشد. با وجود این حتی در این خصوص میان قضات اتفاق نظر وجود ندارد. براساس دیدگاه سستی، نقض اخلاق تجارتی مساوی با قصور در پرداخت دیون دولتی است و لذا بایستی به عدم کفایت مدیر منجر گردد. برای مثال در پرونده استانفورد سرویسز^۱ خودداری از پرداخت دیون دولتی به مراتب نابه‌تجارت‌تر از

1- Stanford Services Ltd. & Others (1987) BCLC 607.

عدم تادیه بدهیهای تجارتهای تلقی شد. چرا که طبق نظر قاضی وینلوت^۱ دولت بستانکار غیر داوطلب بوده و باید از حمایت ویژه برخوردار شود. در مقابل، دیدگاه دوم میان دیون دولتی و تجارتهای تفاوت و تبعیضی قائل نیست. مثلاً در پرونده سونوک^۲ قاضی دیلون اظهار داشت که عدم پرداخت مطالبات دولت بخودی خود دلیل بر عدم کفایت مدیر خوانده تلقی نمی شود؛ دیدگاهی که در پرونده داوسون پرینت^۳ مورد تأیید قرار گرفت. در این پرونده دادگاه رای داد، این نظر که حقوق دولتی و از جمله بیمه و مالیات نزد مدیر شرکت امانی بوده و عدم پرداخت آنها منتج به نقض اخلاق حرقه ای و موجب بی کفایتی و محکومیت مدیر مربوط به سلب صلاحیت می باشد، ناموجه و مردود است.

۲-۲-۶ سلب صلاحیت به علت تجارت کلاهبردارانه و تجارت زیانبار

به موجب ماده ۱۰ قانون سلب صلاحیت مدیران، در صورتی که دادگاه شخصی را طبق مواد ۲۱۳ (تجارت کلاهبردارانه) و ۲۱۴ (تجارت زیانبار) قانون توقف - اعیان محکوم سازد، در نتیجه و در صورتیکه مقتضی بداند، می تواند حکمی نیز دائر بر سلب صلاحیت مدیر مزبور صادر کند، خواه برای صدور چنین حکمی دادخواستی تقدیم شده یا نشده باشد.

نکته قابل توجه در این سرفصل، اختیار دادگاه به اعمال یا عدم اعمال مقررات مربوط به سلب صلاحیت است. به سخن دیگر و بر خلاف ماده ۶ قانون سلب صلاحیت مدیران، مطابق ماده ۱۰، دادگاه حتی پس از محکومیت مدیر متخلف بر مبنای مواد ۲۱۳ و ۲۱۴ می تواند از صدور حکم سلب صلاحیت وی خودداری کند. این در حالیست که عناوین مذکور در مراد یاد شده در مقایسه با ماده ۶، بایستی متضمن آثار تنبیهی شدیدتری باشد. شاید به همین دلیل است که متقاضیان صدور حکم سلب صلاحیت، حتی در موردی که شکایت و دعوی مشمول مواد ۲۱۳ و ۲۱۴ قرار دارد ترجیح می دهند بهر نحو ممکن آن را در قالب ماده ۶ قرار دهند.

1- Vinelott J.

2- Ibid

3- Dawson Print Group Ltd. (1987) 4 BCLC 601.

۷- نتیجه گیری

در بحث مسئولیت مدیران در حقوق انگلیس، همان گونه که ملاحظه شد، طی حدود یکصد سال و بویژه از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۸۶ این نظام حقوقی دوره‌های متفاوتی از تحول را شاهد بوده است. بدین صورت که عنوان مقررات مسئولیت آوری مانند تجارت کلاهبرداری با گذشت شصت سال تغییر چندانی را به همراه نداشته در حالی که عناوین دیگری مانند سلب صلاحیت مدیران و یا حتی سوء استفاده از اختیارات و اموال شرکت، یا تغییراتی هر چند کند ولی عمیق به تکامل کنونی رسیده‌اند. از سوی دیگر شناسایی مقررات جدیدی تحت عنوان تجارت زیانبار با ویژگیهای خاص خود و از جمله معرفی ملاک نوعی شناسایی مسئولیت، تحول و انقلابی را در حقوق این کشور در زمینه مسئولیت مدیران شرکتها ایجاد کرد که در نوع خود بی سابقه است.

در دوره اخیر و بخصوص دهه هشتاد، به نظر می‌رسد، قانونگذار انگلیسی مقررات سختگیرانه‌تری را بر مدیران شرکتها تحمیل کرده است، که مقررات قانون سلب صلاحیت مدیران و از جمله ماده ۶ گواه بر این مدعاست. این سختگیری چندان بی نتیجه نبوده است، بگونه‌ای که آمار ورشکستگی شرکتها پس از سال ۱۹۸۶ به نحو قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است.

در مقابل، حمایت از مدیران در قالب تجویز بیمه مسئولیت (ماده ۷۲۶ قانون شرکتها ۱۹۸۵) مورد توجه قانونگذار قرار گرفته است که خود بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد.